

# عنوان مقاله: جامعه شناسی دولت مدرن و نقد آن

نویسنده: غلامعباس توسلی

منبع: مطالعات سیاسی بهار ۱۳۸۸ شماره ۳

صص ۱-۱۷

## چکیده

• از جمله تغییرات بسیار مهم که ظرف سده گذشته روی داده نقش رو به گسترش دولت در زندگی اجتماعی می باشد. بر خلاف جامعه شناسی کلاسیک که تا اوایل قرن بیستم محور بحث آن جامعه بود و به نوعی از پرداختن به مبحث دولت و تحولات آن اجتناب می ورزید- البته به استثنای جامعه شناسی مارکسیستی-در قرن بیستم و نیز سال های اخیر دولت مدرن نه تنها در تغییرات زندگی اجتماعی بلکه در نظریه های جامعه شناسی نیز جایگاه مهمی یافته است و این فرض بنیادینی است که در نوشتار حاضر بدان پرداخته شده است.

نقش رو به گسترش دولت در  
زندگی اجتماعی

## کلید واژه ها

- دولت مدرن، بوروکراسی، طبقات اجتماعی، جنبش های اجتماعی، نظام سرمایه داری، انقلاب های اجتماعی



- به دلایل چندی باید در خصوص دولت مدرن به دقت اندیشید. از نظر عملی مشکل بتوان زندگی را بدون دولت تصور کرد. وجود دولت نه تنها مبین وجود مجموعه ای از نهادهاست بلکه حاکی از وجود نگرش ها و شیوه های اعمال و رفتاری است که **منحصراً مدنیت خوانده شده** و به حق جزئی از تمدن به شمار می آیند. البته برخی که از مواضع فکری گوناگون نسبت به ضرورت وجود دولت شک و تردید کرده اند. اندیشه هایی در خصوص جامعه بی دولت عرضه داشته اند. لیکن در سطوح امور روزمره دولت به صورت ظریفی در قسمت عمده زندگی ما نفوذ و رخنه می کند. به عبارتی زندگی ما در درون چهارچوب دولت آغاز و پایان می یابد.

• **دوم** اینکه، دولت نه نهادی منفعل و بی طرف است که بتوان آن را نادیده گرفت و نه حاصل تصادف صرف و ساده است. دولت دارای برخی خصوصیات قدیم و سنتی است که به تدریج در طی زمان رشد کرده اند. با این حال فهم کامل شکل بر ساخت دولت عمدتاً نیازمند درک نظریه های حقوقی و سیاسی مندرج در آن خصوصیات است.

دولت نه نهادی منفعل و بی طرف است  
که بتوان آن را نادیده گرفت

- گاه این نظریه پردازی معطوف به ما سبق است، به این معنی که در پی مفاهیم ماهیت ساختارهای موجود پس از پیدایش آن ها بر می آید، اما در موارد دیگر خود نظریه موجب پیدایش نهادهای خاصی شده است. از آن جا که نظریه های دولت اغلب هم شکل آن و هم نگرش های ما درباره آن را تعیین می کنند. بنابراین فهم نظریه های اساسی دولت باید بخشی از هر گونه آموزشی سیاسی را تشکیل دهد.

مفاهیم ماهیت ساختارهای  
موجود

- سوم اینکه پیچدگی و ابهام قابل ملاحظه ای در پیرامون اندیشه دولت و به ویژه در ارتباط آن با مفاهیم دیگر مانند جامعه، جماعت، ملت، حکومت، سلطنت و جز آن وجود دارد. اغلب این مفاهیم با مفهوم دولت خلط می شوند. این خلط مفاهیم خود اغلب نتیجه عدم توجه به کاربردهای گوناگون مفاهیم مذکور در حوزه های نظری مختلف است.

**پیچدگی و ابهام**

- سرانجام یکی از وجوه ابهام انگیز نظریه پردازی سیاسی در دوران اخیر این است که با آن که مبتنی بر اندیشه دولت است چندان به بررسی آن نمی پردازد. **تامل درباره مفاهیمی چون قانون، حقوق و تعهدات متضمن فرض وجود نوعی دولت است.** این مفاهیم بین سان با مفهوم دولت در آمیخته می شوند. بنابراین به نظر می رسد که آشنایی با تئوری های دولت، مقدمه لازمی برای مطالعه چنان مفاهیمی باشد. با این حال تا **اواخر قرن نوزدهم میلادی** به جز مطالعات نقادانه برخی جامعه شناسان سیاسی و مارکسیست ها، پژوهش چندانى درباره دولت انجام نشده است.



• بر این اساس نوشتار حاضر تلاش دارد جایگاه مفهوم دولت مدرن و کارکرد آن را در نظریه های جامعه شناسی به خصوص در قرن بیستم و سال های اخیر واکاوی و بررسی نماید.

## گفتار اول: دولت مدرن و نقد آن

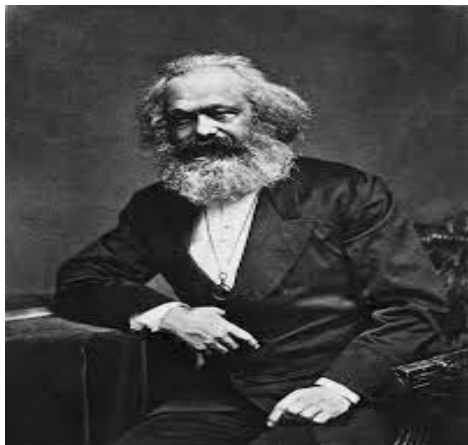
- از جمله تغییرات بسیار مهم که ظرف سده گذشته روی داده و به طور اجمالی به آن اشاره می شود: نقش رویه گسترش دولت در زندگی اجتماعی می باشد. گسترش فعالیت های دولت را می توان با ارائه اسناد و مدارک مختلف ثابت کرد. در قلمرو اقتصادی، دولت در جوامع سرمایه داری نقش مستقیم و فزاینده ای را در نظارت بر فعالیت تولیدی بر عهده گرفته است.

**نظارت بر فعالیت تولیدی**

- در بیشتر این کشورها دولت بخش بزرگی از نیروی کادر فعال اقتصادی را تحت استخدام مسقیم خود دارد که یا در دستگاه های اداری دولت و یادر صنایع ملی شده به فعالیت مشغول اند. علاوه بر این دولت ها نه تنها از طریق اعمال نفوذ در سیستم عرضه و تقاضای کالاها و برنامه ریزی اقتصادی قیمت ها و سیاست های مربوط به درآمد تلاش می کنند که مداخله بیشتری در فعالیت های اقتصادی داشته باشند بلکه در طیف وسیعی از سایر جنبه های زندگی اجتماعی نظیر مشارکت در تاسیس و سازمان دهی زندان ها، بیمارستان ها، بیمارستان ها و ارائه آن بخش از خدماتی که مشمول عنوان کلی «رفاه و بهزیستی» می باشد، مداخله می کنند.

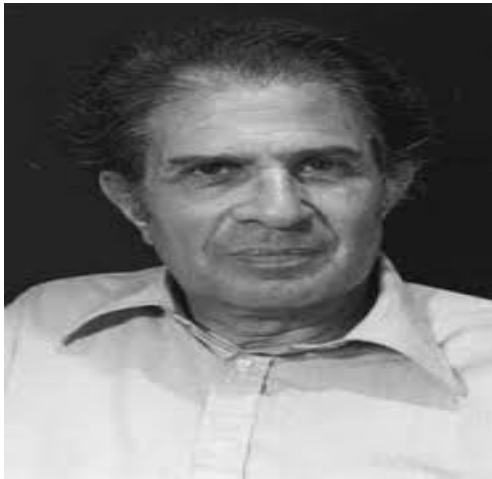
• اما آن چه مایه تعجب است، این می باشد که دست کم تا همین اواخر به موضوع دولت در جامعه شناسی **به استثنای نظریه مارکسیستی** توجه شده نشده بود ابته این وضعیت تا حدی پیامد نوعی تقسیم کار در علوم اجتماعی می باشد. بر این اساس اهداف جامعه شناسی عبارت است از مطالعه جامعه، البته با توجه به تصویری که متفکران و اندیشمندان سده ۱۹ از آن داشتند و ان را «**جامعه مدنی**» می نامیدند.

- تجزیه و تحلیل دولت به عنوان حوزه خاص در علم «سیاست» یا «علوم سیاسی» مطرح می شد و در این چهارچوب مورد مطالعه قرار می گرفت در مواردی اجتناب از مطالعه دولت ریشه های ذهنی و معرفتی عمیق تری داشته و این مساله **تا سده نوزدهم** ادامه یافت. به عبارتی تا این زمان در هیچ مکتب فکری البته به استثنای مارکسیسم دولت به عنوان **موضوع مطالعه سیستماتیک** مطرح نشد.



- از خود مارکس تنها تعداد معدودی متون ناقص و پراکنده به جای مانده که با موضوع دولت ارتباط دارد. بیشتر توان متوجه نقد تئوری اقتصاد کلاسیک بر مبنای زمینه خاص خود یعنی روابط مورد بحث در تولید سرمایه داری بود.

## گفتار دوم: دولت مدرن و طبقات دیدگاه های اخیر



• طی دهه های گذشته، دولت مدرن باعث مباحثات فراوانی به ویژه در میان محققان مارکسیست شده است این محققان مارکسیست متوجه خصوصیت ابتدایی و ناقص نوشته های مارکس در مورد دولت شدند و در صدد بر آمدند که تغییر و تعبیر کامل تر و دقیقتری از آنها ارائه بدهند. در واقع کتاب «دولت در جامعه سرمایه داری» رالف میلیند یکی از نخستین دست آوردها در رابطه با دولت و مسائل نوظهوری بود که در رابطه با آن مطرح شده است (Miliband, 1973: 409)

رالف میلیند



کلاوس اوفه

• دو محقق و مولف توانمند دیگر در این زمینه عبارتند از: نیکولاس پولانزاس و کلاوس اوفه ( Poulantzas, 1973 and Offe, 1985) میلیند و پولانزاس درباره چگونگی تجزیه و تحلیل دولت مکاتبات و مبادلات فکری مستقیمی با یکدیگر داشته اند که در این جا به طور اجمالی به آن ها اشاره می کنیم.

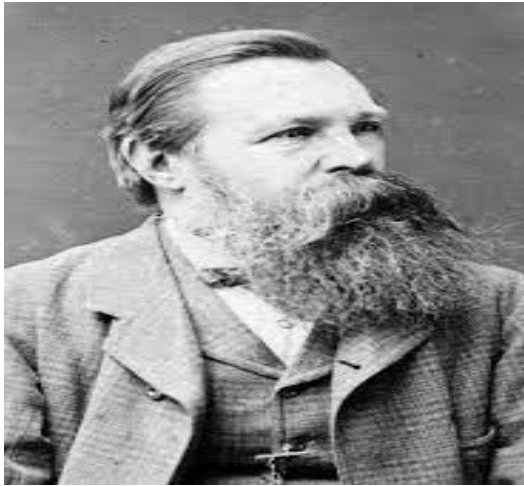


- به طور کلی در آثار تاریخی - سیاسی مارکس می توان دو تعبیر مختلف از رابطه میان دولت و طبقات اجتماعی یافت یکی تعبیر «ابزار انگارانه و دیگر «تعبیر استقلال نسبی» در تعبیر اول که تعبیر اصلی در آثار مارکس و انگلس است، دولت ابزار سلطه طبقه بالا و وسیله تضمین و تداوم منافع آن تلقی می شود. در تعبیر دوم که اغلب در آثار اولیه مارکس یافت می شد فرض بر این است که دولت به هر حال دارای میزانی قدرت مستقل یا استقلال نسبی از طبقه بالاست.

تضمین و تداوم منافع

- در تعبیر اول مارکس بر آن است که از آنجا که توزیع امتیازات اجتماعی و اقتصادی جزء ذاتی ساخت قدرت سیاسی است، بنابراین ضرورتاً دولت برخاسته از قدرت اقتصادی و اجتماعی طبقه مسلط است، دولت دست کم در وجه تولید سرمایه داری روبنایی است که بر بنیاد روابط اقتصادی استوار است. از دیدگاه مارکس روابط قدرت در تولید تعیین کننده روابط قدرت در کل جامعه هستند. بدین سان قدرت سیاسی پرتو یا سایه ای از قدرت اقتصادی است و در نتیجه دولت مستقیماً در خدمت منافع طبقه مسلط از نظر اقتصادی قرار دارد.

**روابط قدرت در تولید**



انگلس

- مارکس و انگلس در مانیفست کمونیست، چنین آورده اند «قوه اجرایی دولت مدرن تنها کمیته ای برای اداره امور عمومی کل بورژوازی است (Marx and Engels, 1970: 82) دولت در جامعه سرمایه داری منافع طبقه سرمایه دار را به عنوان منافع عموم قلمداد می کند و آن ها را تضمین می نماید. «دولت منافع طبقه حاکمه را در قالب اراده دولتی و قانون جلوه ای عمومی می بخشد (Marx and Engels , 1976: 329)

اراده دولتی و قانون

- انگلس در منشا خانواده، مالکیت خصوصی و دولت می گوید: «دولت قدرتمند ترین و ثروتمند ترین طبقه ای است که از طریق دولت به طبقه مسلط سیاسی تبدیل می شود و بدین سان وسیله تازه ای برای سرکوب و استثمار طبقه تحت سلطه به دست می آورد. در مصر باستان دولت بیش از هر چیز دولت برده داران برای سرکوب بردگان بود همچنان که دولت فئودالی هم ابزار اشرافیت برای سرکوب دهقانان به شمار می رفت (بشیریه، ۱۳۸۵، ۳۹)

**منشا خانواده، مالکیت  
خصوصی و دولت**

**ابزار اشرافیت برای  
سرکوب دهقانان**

- تعبیر دوم از رابطه دولت و جامعه در آثاری چون «نقد فلسفه حق هگل» و «هجدهم برومر لوئی بناپارت» یافت می شود. در اثر اول مارکس در نقد نظریه هگل در خصوص دولت و بوروکراسی دولتی به عنوان «انجمن بسته در درون دولت» یاد می کند که در آن «مصلحت دولت به صورت غایت خصوصی خاصی در می آید (Marx , 1963: 851)

غایت خصوصی  
خاص



- مارکس آن چه را هگل به عنوان «مصلحت مطلقا عام و لی دولت» خوانده بود. چیزی جز حوزه «منازعه حل نشده» نمی دانست. با این همه بحث مارکس در این اثر درباره ساختار و ویژگی های بوروکراسی نوین به صورتی مستقل از طبقات اجتماع مطرح می شود و به استقلال نسبی آن اشاره دارد.

هگل

ساختار و ویژگی های  
بوروکراسی نوین

- مارکس در کتاب «هجدهم برومر لویی بناپارت» شیوه تمرکز قدرت سیاسی در دست قوه اجرایی به زیان طبقه مسلط را بررسی می کند و از دولت بناپارت به عنوان «**زائده ای انگل گونه**» بر پیکر جامعه مدنی و منبع مستقل عمل سیاسی نام می برد. این دولت مجموعه ای از نهاد های پیچیده است که در جامعه مدنی مستقیماً تاثیر می گذارد و مانع اعمال قدرت بورژوازی در صحنه سیاسی می گردد.

**مانع اعمال قدرت بورژوازی**

- بدین سان به نظر مارکس کارگزاران دولتی صرفاً بر طبق علایق و منافع طبقه مسلط عمل نمی‌کند، به ویژه هنگامی که در شرایط گذار از یک وجه تولید به وجه تولید دیگر میان نبردهای طبقاتی عمده جامعه اقتصادی نسبی برقرار می‌گردد. طبقاً منظور مارکس در این جا توصیف دولت به عنوان نماینده اراده و مصلحت عام و کلی نیست بلکه دولت در این شکل «غایات کلی را به شکل دیگری از علایق خصوصی در می‌آورد» (Marx , 1963: 120-121)

نماینده اراده و مصلحت عام  
و کلی





وابستگی خود نسبت به طبقه مسلط

- میزان ابتکار عمل دولت نسبت به جامعه مدنی و نیروهای آن به هر حال محدود است و دولت در جامعه سرمایه داری نمی تواند از وابستگی خود نسبت به طبقه مسلط رهایی یابد. این وابستگی به ویژه در شرایط بحرانی کاملاً آشکار می گردد. بنابراین گرچه **بناپارت** قدرت سیاسی را تصاحب کرد، اما مالا قدرت مادی آن طبقه را تثبیت کرد.
- اما میان این دو دیدگاه تفاوت های مکتوم و عمده ای وجود دارد. مورد نخست بر این واقعیت دلالت دارد که طبقه مسلط هم تشکیلات اجتماعی و هم این که این طبقه دولت را زیر نفوذ خود دارد.



رالف  
دارندورف

در نتیجه این نقطه نظر به آسانی مورد نهاجم قرار می گیرد و همین نوع برداشت است که اندیشمندان موسوم به پلورالیست آن را به چالش کشیده اند. به موجب تفسیر پلورالیستی که ارتباط تنگاتنگی با نظرات مطرح شده از سوی رالف دارندورف و دیگر حامیان تئوری جامعه صنعتی دارد. هیچ طبقه حاکم همگن متنجانسی در جوامع غربی وجود ندارد و گروه مجموعه های متنوع و متشکر نخبگان وجود دارند که هر یک از قدرت کاملاً محدودی برای **اعمال نفوذ در سیاست های دولت** برخوردار می باشد (Beyme, 137)



پولانزاس

• دومین دیدگاه برگرفته شده از مارکس این نکته را خاطر نشان می سازد که ممکن است تقسیم بندی ها و کارکردها و نقش های مختلفی در طبقه خحاکم وجود داشته باشد، پولانزاس این نقطه نظر را در نوشته هایش پیرامون دولت مطرح کرده، هر چند شیوه و سبکی را اتخاذ کرده که بسیار مبهم و غامض است.

- به طوری که راه برای نقادی باز است در تفسیر نخست که در بالا به آن اشاره شد، دولت به صورتی معرفی شده که گویا تحت نفوذ و اختیار کامل طبقه حاکم است اما از نقطه نظر پولانزاس، دولت نوعی استقلال نسبی از طبقه سرمایه داری دارد. به بیان دیگر دولت تا حد معینی از قدرت و اختیار مستقل برخوردار است و از این رو قدرت برای تداوم چارچوب نهادینه شده ی تولید و تجارت سرمایه داری بهره می گیرد ممکن است دولت سیاست هایی را اتخاذ کند که با منف کوتاه مدت گروه های خاص سرمایه داری در تضاد باشد تا به این ترتیب از منف مصالح بلند مدت کل سیستم و تداوم آن دفاع نماید. ب

- ه عنوان مثال دولت با وجود مخالفت سرمایه داران و تجار اصلی که خواهان ادغام شرکت ها در یک بخش خاص اقتصادی اند، **قانون ضد تراست** را ارائه می دهد. این نوع تجزیه و تحلیل و بررسی دولت باید بدون تردید پیچیده تر از بررسی بر اساس دیدگاه نخست با تفسیر ابزار گرایانه مارکس می باشد.

**تفسیر  
ابزار گرایانه  
مارکس**

- در واقع پولانزاس، کتاب «دولت در جامعه سرمایه داری» میلیند را در این شمار قرار داده و بر این اساس آن را مورد حملات انتقادی قرار داده است. بر اساس استدلال پولانزاس، میلیند به میزان زیادی علاقه مند است اثبات کند که نخبگان در جوامع سرمایه داری به واسطه سوابق مشترک تحصیلی، روابط خانوادگی و دوستانه با هم ارتباط دارند.

**سوابق مشترک تحصیلی، روابط  
خانوادگی و دوستانه**

- وی با **تئوری جامعه صنعتی و پلورالیسم سیاسی** رو به رو می شود و با عبارت و اصطلاحات خود در صدد بر می آید نشان دهد که همچنان یک طبقه سرمایه دار و مالک، زمام امور را دولت در دست دارد اما وجود شکاف در طبقات بالاتر به تنهایی بدین معنا نیست که طبقه سرمایه دار به تحلیل رفته است. هرچند نمی توان گفت که **بحث و جدل میان پولانزاس و میلیبند** آموزنده و یا مفید بوده، اما قطعاً به خوبی بخشی از موضوعات با مسائل کلی را که در این جا مطرح شده توضیح می دهند.

• در الگوی پولانزاس که به شدت متأثر از مارکسیسم ساخت گرای فیلسوف فرانسوی معاصر لویی آلتوسر است، بازیگران اجتماعی به عنوان «**حاملان و دارندگان روش ها تولید**» تلقی می شوند، به عبارت دیگر موجودات انسانی به صورت برآیند علل اجتماعی توجیه می شوند. در این جا آدم به عنوان عامل ذی شعور نمایان نمی شود و درگیری مضاعف آن ها در جامعه نتیجه نمی دهد.

**برآیند علل اجتماعی**



- از این رو میلیبند در کتاب «دولت سرمایه داری، پاسخی به نیکوس پولانزاس» به انتقاد از پولانزاس پرداخته و وی را به خاطر اغماض از آنچه آن را نوعی جبرگرایی ساختاری می نامد مورد انتقاد قرار داده است (Miliband, 1970)

**جبرگرایی ساختاری**

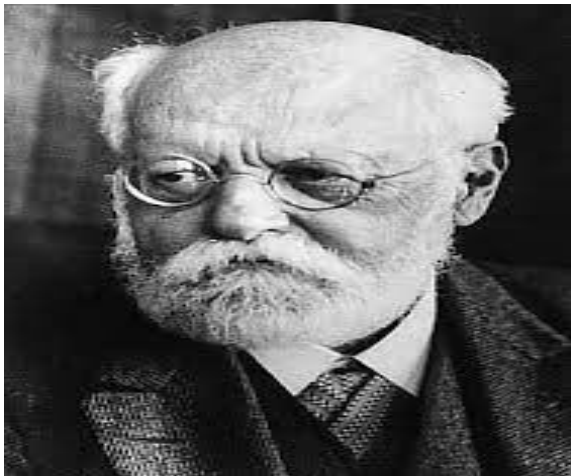
• بهتر است این موضوع بیشتر مورد بررسی قرار گیرد: چرا که به اندازه مباحثات تئوریک آغازین که ارتباط مستقیمی با موضوع دولت دارد، دارای اهمیت می باشد. دولت چگونه به این استقلال نسبی که پولانزاس درباره محتوای آن سخن گفته دست می یابد؟ پاسخ های پولانزاس به این پرسش ها مبهم و گمراه کننده است، مشخص نیست که استقلال نسبی دولت مبتنی بر چیست تا چه حد نسبی است و نسبت به چه چیزی سنجیده می شود؟ تصور بر آن است که بتوان این موضوعات را توضیح داد. اما تنها با آغاز از دیدگاه جبرگرایانه پولانزاس می توان به این هدف دست یافت.

**دیدگاه جبرگرایانه  
پولانزاس**

**استقلال نسبی دولت مبتنی بر  
چیست؟**

- بهترین شیوه برای توضیح و تفسیر برخی از ویژگی های خاص دولت سرمایه داری، مقایسه آن با سایر انواع دولت ها می باشد که در تاریخ وجود داشته است مثل دولت فئودال و زمین دار و امپراتوری ها تاریخی در اکثر امپراتوری ها، پرسنل طبقه حاکم نیز منصب دولتی داشتند، در واقع دولت و طبقه حاکم یکی بودند اما در جوامع سرمایه داری چنین وضعیتی دیده نمی شود.

**پرسنل طبقه حاکم**



• اعضای طبقه حاکم یعنی مدیران صنایع و بازرگانی نقش مستقیمی در دولت دارند، اما این دو مساله تا حد زیادی با همدیگر تفاوت دارند. در کاپیتالیسم طبقه حاکم حکومت و فرمانروایی نمی کند این تعبیر از یکی از مارکسیست های قدیمی به نام کارل کائوتسکی می باشد. در کاپیتالیسم دولت از حیث منابع درآمد متکی به پیگیری موفقیت آمیز فعالیت های تجاری است.

کارل کائوتسکی

**پیگیری موفقیت آمیز  
فعالیت های تجاری**

• در واقع در صورت عدم پیشرفت و شکوفایی واحدهای صنعتی که در عین حال تحت کنترل مستقیم دولت نیست امکان بقای آن وجود ندارد بلکه **چنین کنترلی تحت اختیار طبقه سرمایه داری می باشد**. بنابراین استقلال عمل صاحب منصبان دولتی به واسطه وابستگی به موسسات سرمایه داری به شدت محدود باقی می ماند و استقلال دولت در همین حد نهادینه است.

• با این حال هیچ یک از این پدیده ها را نمی توان و نباید به صورت مکانیکی تفسیر و تعبیر کرد. دخات فزاینده دولت در امور اقتصادی بخشی از تلاش کارکنان دولت برای تاثیرگذاری بر عملیات واحدهای اقتصادی محسوب می شود. نه تنها مارکسیست ها از بحران و نابسامانی های که متوجه اقتصادهای سرمایه داری بود آگاه بوده اند بلکه مدیران و مجریان دولتی نیز از این مساله آگاه هستند و به طور مداوم به دنبال اداره اقتصاد و تنظیم مدیریت آن می باشند تا بدین جا نوعی انطباق کلی با نظریات پولانزاس دیده می شود.

**اداره اقتصاد و تنظیم مدیریت آن**

- هر چند با عبارت متفاوتی بیان شده باشد، اما تصور می شود، مولفه دیگری وجود دارد که از اهمیت قابل ملاحظه ای برخوردار است و مربوط به استقلال دولت می باشد. قدرت طبقه کارگرد سازمان یافته همین است و هر دو به صورت قدرت متحد و تحت نفوذ کارگران و یا احزاب سوسیالیستی بیان شده اند.

- پولانزاس توضیح می دهد که چرا سیاست دولت متوجه یک بخش سرمایه داری در مقابل بخش دیگر است و از آن بخش حمایت می کند. اما دولت باید تلاش کند که نفوذ طبقه کارگر سازمان یافته را تحت کنترل در آورد. شاید در سال های اولیه کاپیتالیسم صنعتی این مساله اهمیت زیادی نداشت اما امروزه وضعیت و شرایط عوض شده است.

**نفوذ طبقه کارگر سازمان یافته**



- در این جا آثار و نوشته های کلاوس اوفه جامعه شناس مارکسیست آلمانی می تواند نقش اصلاح کننده بر تاکیدات پولانزاس داشته باشد. از دیدگاه وی نمی توان به قدر کافی دولت را بر حسب هیچ یک از تفاسیر فوق الذکر مارکس باز شناخت، هر چن عبارت دوم نسبت به اولی صحیح تر به نظر می رسد. در واقع دولت ما بین دو قدرت ذاتا متخاصم یا متضاد واقع شده است. دولت مدرن تصمیمات متنوعی از جمله در مورد رفاه اجتماعی اتخاذ می کند. در همان حال طیف وسیعی از سایر خدمات را بر عهده دارد که برای کل جامعه ارائه می دهد.

**رفاه اجتماعی**

- با این حال درآمد دولت متکی به ثروت حاصله از سرمایه ای است که در اختیار بخش خصوصی است به عبارت دیگر وابسته به فرایندهایی است که مستقیماً بر آنها کنترلی ندارد. خدماتی که دولت موظف به سازماندهی و ارائه آنها است. به نوعی از طریق **پرداخت مالیات و از راه درآمد های غیر مستقیم** تامین می شود اما آنهایی که امور اقتصادی را تحت کنترل داشته اند همانند مدیران امور بازرگانی با طبقه سرمایه دار جهت تامین درآمد مورد نیاز برای ارائه این خدمات جمعی در مقابل اقدامات دولت مقاومت می کنند. با این که بخشی از این خدمات برای هر دو بخش جامعه یعنی طبقه مسلط و برتر و سایر اقشار جامعه مفید و سودمند می باشند. اما طبقات پایین تر اجتماع از بخش اعظمی از این خدمات بهره می گیرند.

- بر حسب نظر اوفه نتیجه این وضعیت تنش مداوم میان آن چیزی است که وی «**کالایی شدن و کالایی زدایی**» روابط اجتماعی می نامد. کالا عبارتست از هر محصول یا خدمتی که می توان آن را قیمت گذاری کرد، کالایی زدایی به معنای جابه جا کردن روابط اجتماعی از بازار خرید و فروش و سازمان دادن آن را با ملاک های غیر اقتصادی است از این رو رابطه کالایی شده رابطه ای است که قابل خرید و فروش و قابل عرضه در بازار باشد اجزای کارگری یا سوسیالیستی به ایجاد و تعقیب سیاست هایی گرایش دارند که ناظر بر تعمیم روابط غیر انتفاعی و نه قابل عرضه در بازار باشد.

**تعمیم روابط غیر انتفاعی**

- توسعه و ترویج فرصت های آموزشی یا مراقبت های رایگان بیمارستانی برای عموم از ان جمله است. از طرف دیگر احزاب محافظه کار که عمدتا در میان طبقا بالا یا میانی جامعه طرفدار دارند. به دنبال حفظ و نگهداری یا بازتولید روابط انتفاعی (کالایی) می باشند. این دیدگاه اوفه با مباحث و معنای مربوط به حقوق شهروندی و ماهیت دولت رفاه انطباق دارد.

**حقوق شهروندی و  
ماهیت دولت رفاه**

# گفتار سوم: دولت و بوروکراسی

- هر چند محققان و مولفان مارکسیست در بررسی و مطالعه دولت مدرن با توجه به شرایط مزبور سهم شایان توجهی داشته اند، اما دو زمینه وجود دارد که آنها همچنان احساس نیاز می شود و بایستی بحث بیشتری صورت گیرد:
- (۱) ارتباط دولت با بوروکراسی و یا به طور عام تر با قدرت اجرایی و اداری
- (۲) رابطه دولت با ملت و رابطه دولت ملی با قدرت نظامی و خشونت

## الف) ماکس وبر و بوروکراسی

- پیش از ماکس وبر عموماً از عبارت «بوروکراسی» معادل «دولت بوروکراسی» استفاده می شد، یعنی از آن به عنوان ماموران یا کارگزاران دولت استفاده می شد. آثار و تالیفات وبر، پیرامون بوروکراسی عموماً در رابطه با دولت می باشد. اما وی این عبارت را تا حد قابل ملاحظه ای تعمیم داده به گونه ای که به هر شکل از سازمان و در مقیاس وسیع اشاره دارد. از دیدگاه ماکس وبر، ظهور بوروکراسی ذاتاً با توسعه کاپیتالیسم ارتباط دارد.

توسعه کاپیتالیسم

- رابطه میان این دو را باید آنچه ماکس وبر آن را هنجار «**عقلانی - قانونی**» می نامد جست و جو کرد. از دیدگاه وبر، یکی از ویژگی های متمایز بنگاه اقتصادی سرمایه داری ویژگی روزمره گی شدن آن است. تولید به محاسبه سود و هزینه، نسبت منابع موادخام و نیروی کار و محصول کالاها بستگی دارد.

- این شکل روزمره و معمول ر تنها از طریق قواعد غیر شخصی می توان ایجاد کرد از دیدگاه و برف انطباق خاستگاه بخش سرمایه داری در اروپا با ایجاد حسابداری و سیستم دفتر داری دوبر تصادفی نبوده یعین استفاده از روش های یکپارچه محاسبه و حسابداری اقتصادی معمول مورد نیاز می باشد.



• **هنجارهای عقلانی - قانونی** می تواند راهنمای بنگاه سرمایه داری باشد. اما از دیدگاه وبر، این هنجارها کاربرد بسیار گسترده تری در مدیریت سازمان های بوروکراتیک به طور عام دارند. در دولت، این ها، در قالب قوانین رسمی و مدرن تجسم می یابند و در سایر سازمان ها در قالب قواعد مرسوم شکلی و صعودی متمرکز می شوند. یک سازمان بوروکراتیزه با ویژگی های خاص متمایز می شود.

• وبر در اثر عمده ای «اقتصاد و جامعه» (Weber, 1978) پیرامون روابط میان کاپیتالیسم و بوروکراسی نکاتی را مطرح کرد که در میان جاشایان توجه خاص می باشد. نخست پیرامون تثبیت و تقویت بنگاه سرمایه داری ماکس وبر بیشتر از مارکس بر توسعه اولیه دستگاه دولت بوروکراتیک به عنوان شرط گسترش سرمایه داری تاکید نموده است. شکل گیری یک نظام حقوقی و یک نظام پولی معتبر و با پشتوانه، تحت مدیریت دولت، پایه و اساس ضروری گسترش تولید سرمایه داری در سطح کلان می باشد.

**توسعه اولیه دستگاه  
دولت بوروکراتیک**



• ویژگی مهم تر مباحثات **ماکس وبر**، بیشتر مبتنی بر نتایج ناشی از مناسبات نظام سرمایه داری به عنوان یک نوع جامعه مستقر و کلی و با میزانی پیشرفته از بوروکراسی است و این تز را به چالش می طلبد که یک جامعه سوسیالیست می تواند موجب نظم دموکراتیک بیشتری در مقایسه با دموکراسی سرمایه داری لیبرال شود وبر استدلال می کند بوروکراسی و دموکراسی در موقعیت پاراداوکسیال با هم قرار دارند.

**نظم دموکراتیک بیشتر**

- بوروکراسی بنا بر ماهیتش موجب **تمرکز قدرت در دستان یک اقلیت** می شود. همان هایی که در راس سازمان قرار دارند. مارکس خلع ید توده مردم از نظارت بر روش های تولید را رد جامعه سرمایه داری به عنوان منشا تسلط طبقه استثمارگر و ویژگی محدود کننده دموکراسی بورژوازی تلقی می کرد اما با ظهور سوسیالیسم و لغو مالکیت خصوصی و طبقاتی این وضعیت می باید متحول شود.

**منشا تسلط طبقه  
استثمارگر**

- کارگران کنترل بازارهای تولید ار در اختیار بگیرند آزادی ظاهری دستمزد و کار آزاد می بایست حسابی خود را به آزادی واقعی صنعت دموکراتیزه شده تسلیم کند. تجزیه و تحلیل وبر این مفهوم و برداش را در وضعیت به شدت پیچیده و بغرنج قرار می دهد.

**کنترل بازارهای  
تولید**

- خلع ید کارگران از کنترل و نظارت بر تولید به شرکت های سرمایه داری **منحصر و محدود** نمی شود و از این رو با برتری و صعود کاپیتالیسم از میان نخواهد رفت. از دیدگاه وبر عدم کنترل با نظارت بر فرایندهای کار و کاهش یا تقلیل اثر ویژگی و مشخصه هر نوع بورکرایزاسیون به طور عام می باشد، کارگران صنعتی در محیط سرمایه داری مخالف ابزارهای تولید خود نمی باشند و هیچ گونه کنترل و نظارت رسمی بر آنها ندارند.

**کنترل و نظارت بر  
تولید**

• اما وضعیت مختص صنعت نیست بلکه در سطوح پایین تر سازمان های بوروکراتیک همچون بیمارستان ها و دانشگاه های بزرگ همین وضعیت وجود دارد و حتی در مورد خود دولت نیز صادق است و بر تاکید می کند که ایده ال های دموکراسی که در جوامع کوچکتری رشد می کند که در آنها بخش های محدودی از مردم که شهروندی محسوب می شدند می توانستند در قسمت سیاسی مداخله مستقیم و واقعی داشته باشند اما در جوامع بزرگ تر دوران معاصر که در آن ها حقوق شهروندی به شکل بالقوه و نه واقعی وجود دارد، این مدل دموکراسی قابل اعمال نیست.

**مداخله مستقیم و  
واقعی**

• نظام دموکراسی مدرن متضمن سطح بالاتری از بوروکراتیزه شده در قلمرو سیاسی می باشد برای سازماندهی و برگزاری انتخابات عمومی، بایستی نظام (عقلانی و حقوقی) بسیار ثابت و معتبری وجود داشته باشد که با روش های بوروکراتیزه که ضامن برگزاری سالم و هماهنگ انتخابات باشد همراه گردد. به علاوه احزاب سیاسی مردم نیز به شدت به بوروکراتیزه شدن گرایش دارند هر چند که اهداف بازی دموکراتیک را در نظر داشته باشند.



- در دوران معاصر سیاست سازمان سیاسی حزبی به گونه ای است که در آن میزان مشارکت شهروند عادی در زمینه پیشبرد خط مشی های سیاسی به شدت محدود می شود ماکس وبر یکی از مبتکران و بنیانگذاران همان چیزی بود که گاهی اوقات تئوری نخبه گرایی دموکراتیک نامیده می شود. دموکراسی مدرن به اشخاص امکان می دهد که از طریق انتخابات آزاد بر نخبگانی که بر آن ها حکومت خواهند کرد تا حد معینی نفوذ داشته باشند و اما دستیابی مجدد به دموکراسی مبتنی بر مشارکت همگانی مردم و نظارت گسترده تر بر امور و مقررات توسط همه مردم غیر عملی است (Betham, 1985)

**تئوری نخبه گرایی  
دموکراتیک**

- سوسیالیسم از دیدگاه وبر وضعیت را نه بهتر که بدتر خواهد کرد چون تنها موجب گسترش بیشتر بوروکراسی خواهد شد. جهت گیری مرکز مدار برنامه های سوسیالیستی که موجب تمرکز امور اقتصادی می شود باعث توسعه و ظهور دولتی می شود که بیشتر از جوامع سرمایه داری بوروکراتیزه شده است.

• ارزیابی وبر از کاپیتالیسم و دموکراسی در مجموع **نوعی ارزیابی بدبینانه** است، اما وی بر این بارو بود که لیبرال دموکراسی حداقل موجب تداوم روزنه های خاصی می شود، نخبه گرای دموکراتیک شکل محدودتری از مشارکت سیاسی است. اما در متن نظام چندحزبی بهتر از هیچ است به علاوه هر چقدر کاپیتالیسم به سمت انحصار قطبی یا چند قطبی پیش برود اما همواره به قدر کافی ویژگی رقابتی خود را حفظ می کند و در واقع امکان آزادی انتخاب را برای مصرف کننده حفظ می نماید ولی ان چنان که در سوسیالیسم وجود دارد آزادی انتخاب اگر تحت نظارت کامل مرکزیت دولت قرار گیرد پایان می یابد.

**شکل محدودتر**

- دیدگاه های ماکس وبر را بایستی بسیار جدی گرفت و با کنجکاوی و دقت بررسی کرد این دیدگاه قطعا هر کسی را که بر این باور باشد که از طریق رفرم یا انقلاب می توان دولت سرمایه داری را به آسانی تغییر شکل داد تا سطح.وح بیشتر یاز عدالت و زادی تضمین شود. رابرت میخلز دانشجوی ماکس وبر (Michels, 1968) مبادرت به تعمیم نظری در قالب آن چیزی نمود که ان را اصطلاحا قانون آهنی اولیگارشسی می نامید.



رابرت میخلز

• در تعبیر وی «هر کسی که از سازمان سخن می گوید از **اولیگارشلی حرف می زند**» در سازمان های بزرگتر قدرت الزاما در دستان عده ای قلیل متمرکز می شود اما «**قانون آهنین اولیگارشلی**» نه آن قدرها، هنین است و نه حتی یک تعمیم دقیق است که چرا که به شکل نامطلوبی بیان شده است. به هر حال نه گسترش جوامع در مقیاس وسیع نه سازمان های درون آن ها (که میخلز بیش از حد بر آن تاکید می ورزد) و نه حتی گسترش بیش از حد بوروکراسی (ان طور که وبر ان را مورد تاکید قرار می دهد)

- به ان چنان پیامدهایی که این صاحب نظران تصور کرده اند منجر نمی شود اثبات این مساله نیز آسان است به دو نمونه زیر که هر کدام برای بحث بعدی در مورد طبقات و دولت بسیار مناسب اند توجه نمایید. اقتصاد مدرن در مقایسه با اقتصاد پنجاه سال قبل به خاطر ترکیب عواملی که قبلا به آن ها اشاره گردید بسیار متمرکز تر شده است، یعنی رشد شرکت های بسیار کلان و مداخل روز افزون دولت در فعالیت های اقتصادی اما، به همان دلایل برخی گروه های کارگری نسبت به قبل اقتدار بیشتری به دست آورده اند چرا که **در بخش های راهبردی اقتصادی** فعالیت می کنند.

- کارگران بخش های عام المنفعه یا بخش تولیدی و توزیع انرژی از آن جمله اند از سوی دیگر کارکنان در یک خط تولید به هم پیوسته کار می کنند که در چهارچوب آن کنترل فزاینده کار ظاهرا از دست کارگران خارج شده مثال دومی است برخی مولفان و محققان حتی معتقدین به مارکسیسم همچون **هارپی براورمن** (Braverman, 1974) تا بدانجا پیش رفته اند که ادعا می کنند این محیط کاری مانع آن می شود که کارگران بر نیروی کار نظارت داشته باشند. در نتیجه به همان نتایج بدبینانه ای می رسند که وبر و میخلز ارائه می کردند.

• در واقع در محیط کار بسیار هماهنگ و مزون کارگران از جهاتی نسبت به گذشته قدرت بیشتری به دست می آورند. در این جا چون در خطوط تولید یکپارچه در برابر اقدام گروه های کوچک هماهنگ کارگران بسیار آسیب پذیرند بار دیگر اهمیت جامعه شناختی این مساله متوجه می شویم که تمامی بازیگران اجتماعی عوامل ذی شعور اند و نه صرفا گیرندگان منفعل و غیر ارادی که بدون هرگونه مقاومتی تسلیم شوند. معنای ویژه این امر در چنین محیطی این است که سازمان های بوروکراتیک و از جمله دولت، فرایندهای کمابیش ثابتی از مبادلات مانع و امکانات وجود دارد.

**خطوط تولید یکپارچه**



## گفتار چهارم: دولت ها، جنبش های اجتماعی و انقلاب ها

- تاریخچه دولت مدرن حداقل از **سده هجدهم** به این طرف در ارتباط با جنبش های اجتماعی بوده است می توان جنبش های اجتماعی را به عنوان شکلی از اقدامات جمعی در رابطه با کسب تغییرات بنیادین در بخشی از جوانب نظم موجود در جامعه تلقی کرد. جامعه شناسی جنبش های اجتماعی همانند بررسی و مطالعه دولت یا بوروکراسی، مدیون تلاش های مبتکرانه ماکس وبر می باشد.

- وی بر اهمیت **تباین میان الگوهای ثابت و منظم سازمان بوروکراتیک** ویژگی سیال تر و متغیر تر نبش های توده ای که نظم موجود را به چالش می طلبند، تاکید داشت از دیدگاه وی جنبش های اجتماعی پویا هستند که موجبات لغو یا ابطال روش های رفتاری ثابت شده در جامعه را فراهم می سازند در دوران پیش مدرن انواع متنوعی از نهضت ها و جنبش های اجتماعی وجود داشته، از این رو کوهن (Cohn, 1962) تاثیر جنبش های هزار ساله را در قرون وسطی بررسی کرده بود غالباً چنین جنبش هایی اهداف مذهبی بنیادین داشتند و از آرزوی تحقق حکومت خدا بر زمین الهام گرفته اند، اما بخش دگیری از جنبش های اجتماعی پیش از دوران مدرن اهداف سکولار داشتند.

- میان جنبش های مذهبی و سکولار جوامع سنتی از یک طرف و جنبش های اجتماعی طی دو سده گذشته تفاوت کاملاً آشکاری دیده می شود. این تفاوت ها را می توان با توجه به تفکیک و تمایزی که برخی مولفان میان جنبش های آشوب گرایانه از یک سو و جنبش های مربوط به انقلاب و تحول اجتماعی از سوی دیگر مطرح ساخته اند توضیح داد.

• طغیان و شورش دهقانان و رعایا از این لحاظ آشوب تلقی می شود که با وجود تلاش برای سرنگونی گروه نجبا و اشراف زدگان با فرایندهای مستمر و مداوم رفرم بنیادی درگیر نمی شود از سوی دیگر جنبش های انقلابی عمدتاً به دنبال تغییرات اجتماعی سکولار بوده اند که **این مساله مغایر با افکار و آمال مسیحیت در کتاب انجیل بود** و نشان می دهد که این حرکت ها آن چنان هم از کتاب مقدس تاثیر نپذیرفته اند و چنین حرکت هایی صرفاً با مسائل حقوق شهروندی و مفاهیم برابری و دموکراسی در ارتباط بوده است.

- این مفاهیم از ریشه های عام در دنیای کلاسیک برخوردارند و در **اوایل سده هفدهم** به تدریج ساختار مدنی پیدا کرده اند، اما تنها از اواخر سده هجدهم به این سو بود که به صورتی سیستماتیک با حرکات و جنبش های سیاسی و اجتماعی گره خورده اند.

ساختار مدنی

- غالباً به تاثیر بارز در انقلاب آمریکا و فرانسه بر فرایند تغییر و تحول در سده های هیجدهم و نوزدهم اشاره می شود. هیچ جامعه ای از تاثیرات این دو انقلاب عمده مصون نمانده و احتمالاً اکثر کشورها حداقل یک مرحله از انقلاب سیاسی را طی دویست سال گذشته تجربه نموده اند و البته مارکسیسم با این پدیده به صورتی یکپارچه از آغاز شده سده بیستم ارتباط داشته است. چنان که اکثر انقلاب های اجتماعی سده بیستم تحت تاثیر یا الهام گرفته از تفکر مارکسیسم بوده اند.



تدا اسکاچپول

- تغییر ماهیت و نتایج انقلاب های اجتماعی بسیار متفاوت است از جمله معتبرترین و موثرترین برداشت ها و چشم انداز ها پیرامون حرکت های انقلابی و انقلاب اجتماعی می توان به دیدگاه های تیلی ( Tilly, 1978) و اسکاچپول (Skocpol, 1979) اشاره نمود. تیلی به دنبال تجزیه و تحلیل فرایندهای تغییر و تحول انقلابی در قالب یک گزارش کلی از بسیج حرکت های اجتماعی در دوران مدرن بوده است.

• در واقع جنبش‌ها و حرکت‌های انقلابی اجتماعی ابزاری برای بسیج منابع و امکانات گروه‌هایی است که یا در چهارچوب یک نظم خاص سیاسی دچار تجزیه و اختلاف شده‌اند و یا از سوی مراجع دولتی به شدت سرکوب شده‌اند. از دیدگاه وی حرکت‌ها و جنبش‌های انقلابی زیرگروهی از اقدام جمعی در شرایطی است که وی آن را به عنوان حاکمیت چندگانه مطرح می‌کند یعنی اینکه دولت بنا به دلایلی مختلف نظارت و کنترل کامل بر حوزه و قلمروی که ظاهراً بر آن حاکم است ندارد حاکمیت چندگانه می‌تواند در اثر جنگ خارجی و یا شکاف و کشمکش سیاسی در سطوح داخلی یا هر دو ایجاد شود.

زیرگروهی از اقدام جمعی





- از این رو **انقلاب ۱۹۱۷ روسیه** در وضعیتی روی داد که مداخله دول در جنگ جهانی نخست موجب شکاف عمیق سیاسی داخلی و از دست دادن اراضی و سرزمین ها شده بود. از سوی دیگر حرکت های انقلابی در صورتی که حاکمیتی های متعددی هر کدام به دنبال حفظ قدرت خویش از طریق قهر آمیز باشد موجب تشدید حاکمیت دو گانه خواهد شد غالباً این وضعیت با ناتوانای دولت در تامین مایحتاج و نیازهای بخش های وسیعی از جمعیت که دولت پیشتر از آن را تامین می کرده همراه است. به عنوان مثال، در ایتالیا در پی یافتن جنگ جهانی نخست در هم خوردن بسیج عمومی که بیش از دو میلیون نفر را در بر می گرفت.



چارلز تیلی

• در کنار حذف عجولانه نظارت و محدودیت های زمان جنگ در رابطه با میحتاج عمومی و نرخ مواد غذایی، رشد و شکوفایی حرکت های رادیکال در دو جناح چپ و راست را نمایان ساخت اما فرضیه اصلی در نظریات اسکاچپل به گونه ای دیگر است. تیلی چنین فرض کرد که حرکت های انقلابی به واسطه تعقیب و پیگیری آگاهانه منافع هدایت می شود و علاوه بر این روش های تغیی رو تحول انقلابی وقتی موفق می شود که متضمن تحقق این منافع باشند.

تعقیب و پیگیری آگاهانه منافع

• اما اسکاچیل این حرکت ها را از لحاظ اهداف ابهام آمیز وسایل تقلی می کند وی بر این باور است که تغییر و تحول وسیع گسترده پیامد اهداف جزئی تر گروه هایی است که ناآگاهانه به دنبال ان بودند. انقلاب های اجتماعی در دنیای مدرن به دنبال ظهور تغییر شرایط بنیادین در یک رژیم از پیش موجود ناشی می شود، وی در این رابطه به انقلاب های فرانسه، روسیه و چین اشاره نموده است، همچنین شرایط بین المللی را در رابطه با ایجاد شرایطی که می تواند موجب انقلاب اجتماعی شود حایز اهمیت می داند.

**ظهور تغییر شرایط بنیادین در یک  
رژیم از پیش موجود**

• تزاسکاچپل این است که بحران های انقلابی وقتی روی داده اند که دولت های ثابت و پابرجا که در هر سه مورد حکومت های سلطنتی بوده اند از پاسخ گویی به شرایط و مقتضیات متحول بین المللی ناکام مانده اند مراجع و مقامات دولت نمی توانسته اند دست به اصلاحات داخلی بزنند یا توسعه اقتصادی سریع ایجاد کنند تا از این طریق بتوانند در برابر تهدیدات نظامی سایر کشورها که به گونه ای موفقیت آمیز به این تغییرات دست یافته اند مقابله نمایند. فشارهای حاصل از بحران ها و **کشمکش های رو به گسترش داخلی** را به صورتی تشدید کرد که موجب از هم پاشیدن نظام موجود شد.

• اما به تعبیر وی ظهور و بروز شرایط و موقعیت های انقلابی به خاطر فعالیت های آگاهانه برای رسیدن به این هدف نبوده است، شاید بحران های سیاسی در اثر انقلاب به این دلیل بروز می کردند که حکومت های پادشاهی **تحت فشارهای دوگانه ای** قرار گرفته بودند «از یک سو تشدید رقابت های نظامی و یا تهدیدها و مداخلات از خارج کشور و از سوی دیگر محدودیت های رژیم سلطنتی و واکنش های مستبدانه از طریق نهاد های سیاسی و نظام طبقاتی موجود»

• بدون شک تاکید اسکاچیل بر این نکته که انقلاب های مهم اجتماعی هدف نهایی حرکت های سازمان یافته و آگاهانه نمی باشند. به جا به نظر می رسد به نظر وی دو نوع اپوزیسیون وجود دارد که از همدیگر متمایز می باشند. (۱) اپوزیسیون که به دنبال تغییر و تحول اجتماعی آگاهانه و هدفمند است (۲) تغییر و تحول اجتماعی که از جا به جایی بنیادنی ناشی می شود موضوع وی کمتر از آنچه خودش تصور می کند با موضوع تیلی متفاوت است و به طور عام حرکت های اجتماعی مدرن متضمن نوعی هماهنگ سازی گسترده و غیر معمول و بسیج فعالیت ها اقدامات انسانی در راستای اهداف و یا منافع جمعی می باشند.

**حرکت های  
اجتماعی مدرن**

# نتیجه گیری

- دولت بزرگترین نهاد، سازمان، بازیگر و مهم ترنی رن نظام سیاسی یک جامعه محسوب می شود دولت با توجه به وضعیت هر جامعه یا بخشی از زندگی سیاسی را در خود متبلور می سازد و تاکنون نظریه های عدیده ای درباره ریشه ها، اشکال، عملکردها و گونه های مختلف دولت و ماهیت آن ارائه شده است علیرغم این اهمیت، عمر نظریه پردزای درباره دولت مدرن بسیار کوتاه می نماید.



• اهتمام اصلی در این زمینه را باید در جامعه شناسی مارکسیستی و در آثار مارکس، انگلس و سپس پولانزاس، اوفه و رالف میلیند جست و جو نمود. به موازات نظریه پردازی مارکسیست ها در باب دولت مدرن و نقد عملکرد آن جامعه شناسان دیگری چون ماکس وبر به بررسی رابطه دولت مدرن و بورکراسی و کسانی دیگر چون چارلز تیلی و تدا اسکاچیل به نقد و بررسی رابطه دولت با جنبش های اجتماعی و انقلابی جدید همت گماشتند که در این نوشتار به آن پرداخته شد.

**رابطه دولت مدرن و  
بورکراسی**



## الف) منابع فارسی

- بشیریه، حسین (۱۳۸۱). جامعه‌شناسی سیاسی، تهران: نشر نی.
- گرامشی، آنتونیو (۱۳۷۷). دولت و جامعه مدنی، ترجمه عباس میلانی، تهران: انتشارات جاگرمی.
- وینسنت، آندرو (۱۳۸۵). نظریه‌های دولت، ترجمه دکتر حسین بشیریه، تهران: نشر نی.

## ب) منابع انگلیسی

- Betham, David (1985). Max Weber and the Theory of Modern Politics. Cambridge: Polity Press.
- Braverman, Harry (1974). Labor and Monopoly Capital. New York: Monthly Review Press.
- Cohn, Norman (1962). The Pursuit of the Millennium. London: Mercury Books.
- Giddens, Anthony (1986). Sociology, A Brief but Critical Introduction (Second edition). London: Macmillan.
- Marx, K., and Engles, F (1970). The communist Manifesto. Harmondsworth.
- Marx, K (1963). The Eighteenth Bromaire of Louis Bonapart. New York.
- Marx, K., and Engles, F (1976). Collected works. London: vol. 5.
- Michel, Robert (1968). Political Parties. London: Collier-Macmillan (Original German publication 1911).
-

- Miliband, Ralph (1970). The Capitalist State: A Reply to Nicos Poulantzas. New Left Review, No 59
- Offe, Claus (1985). Disorganized Capitalism. Cambridge: Polity Press.
- Poulantzas, Nicos (1973). Political Power and Social Classes. London: New Left Books, (First published 1968).
- Skocpol, Theda (1979). States and Social Revolutions. Cambridge: University Press.
- Tilly, Charles (1978). From Mobilization to Revolutions. Reading, Mass: Addison-Wesley.
- Weber, Max (1978). Economy and Society. Berkeley: University of California Press, Vol. 2, (Original German publication 1922).